روایت در قصه‌های استاندل

محمّد نیّری‌وند [*]
شقایق حاجی سید تقیا [**]

چکیده

در روایت یک قصّه، این موضوع که نویسنده کیست؟ چه تفاوتی با روایت‌گر قصّه دارد؟ قصّه با چه ضمیری روایت می‌شود؟ دیدگاه نویسنده چیست؟ سبک نوشتار او چگونه است؟ و پرسش‌هایی دیگر از این قبیل، از اهمیّتی اساسی برای موفقیت فنی قصّه، درک آن و ارتباطی که بطور مداوم با روند معنایی حفظ می‌کند، برخوردار است. استاندل از نویسندگان بزرگ قرن نوزدهم میلادی در ادبیات فرانسه، صاحب رمان‌های موفق به خاطر شیوهٔ روایت ویژهٔ خود است. در این مقاله سعی شده تا جایی که امکان دارد به بحث و بررسی دیدگاه‌های مختلف روایت قصّه پرداخته و در یک مقایسهٔ ساده آثار این نابغهٔ قرن با آثار بالزاک، ابرمرد رمان فرانسوی، دلیل موفقیت و محبوبیت قصّه‌های استاندل بازگو شود و ارزش کار نویسنده نیز مورد بررسی قرار گیرد؛ یعنی کسی که قصّه را امضا می‌کند و به عنوان روایت‌گر در اندرون قصّه آن را روایت می‌کند، مورد شناسایی قرار خواهد گرفت. تقریباً اکثر مطالب، به وسیلهٔ علم نوین روایت شناسی (Narratologie) قابل توجیه و توضیح است.

کلید واژه

روایت ـ دیدگاه درونی ـ دیدگاه بیرونی ـ شرح و توصیف ـ میدان دید.

[*] استادیار دانش‌کده ادبیات و زبان‌های خارجی دانش‌گاه آزاد اسلامی ـ واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران.
[**] دانش‌جوی سال آخر دکتری ادبیات فرانسه دانش‌گاه آزاد اسلامی ـ واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران.

مقدمه

سدهٔ نوزدهم میلادی، اوج شکوفایی رمان اروپایی است. داستایوفسکی در روسیه، دیکنز در انگلستان، و در فرانسه، بالزاک، فلوبر، زولا و در کنار این نویسندگان بزرگ، نابغه‌ای هم‌چون استاندل، نوع ادبی قصّه را بازسازی می‌کنند.

هانری بیل (Henri Beyle) ، با اسم مستعار استاندل (برگرفته از شهری در آلمان، نزدیک به مکانی که او از ۱۸۰۷ تا ۱۸۰۸ میلادی در آنجا زندگی می‌کرده است)، در ۲۳ ژانویه سال ۱۷۸۳ میلادی در گرونوبل (Grenoble) بدنیا آمد، جایی که خاطراتی خوب برایش بجا نگذاشت، زیرا مادر مهربانش را در سن هفت سالگی از دست داد و با پدری که چندان او را درک نمی‌کرد، تنها ماند. او که تحصیل در مدرسهٔ پلی تکنیک را ناتمام می‌گذارد، در جست‌وجوی هنر به ایتالیا می‌رود و این کشور نقشی تأثیرگذار در آیندهٔ نویسنده ایفا و در واقع او را شکوفا می‌کند. وی در آثار خود، تاریخ و وقایع ایتالیا را ترجیح داده است. نوشته‌ها و مقالاتی متعدد از او بچاپ رسیده است. اما استاندل به خاطر سه رمان بزرگ خود مشهور شده است که در زمرهٔ زیباترین آثار ادبیات فرانسه بشمار می‌رود: سرخ و سیاه (Le Rouge et le Noir)، صومعهٔ پارم (La chartreuse de Parme)، و لوسین لوون (Lucien Leuwen)، که این رمان را ناتمام باقی می‌گذارد. هر سه قصّه با جوانی قهرمان داستان شروع و با مرگ وی تمام می‌شود و همین مسأله باعث شده است که آثار ادبی استاندل را زندگی‌نامهٔ خودنوشت (اتوبیوگرافیک) نام گذاری کنند.

بحث و بررسی

نوشتار اتوبیوگرافیک به نویسنده اجازه می‌دهد که خود را به جای شخصیت‌های اصلی داستان بتصویر بکشد. (biais autobiographique) بدین ترتیب صورتک‌های "من" استاندل از خلال شخصیت‌های قصّه‌هایش ظهور می‌کند که اغلب باهوش، مستقل و در جست‌وجوی خوش‌بختی هستند و همین باعث پیدایش کلمهٔ جدید بیلیسم گردیده که از اسم نویسنده (بیل) گرفته شده است. در این باره پل والری (Paul Valéry) می‌گوید: " استاندل بیش از صد اسم مستعار روی خود می‌گذارد، بیشتر برای این‌که خود را با بدل‌های گوناگون در حال زندگی احساس کند تا خود را بهتر پنهان نماید." (استاندل ۲۰۰۳) زندگی‌نامهٔ خود نوشت قالبی کاملاً خاص نزد استاندل است. او دوست دارد خود را در حاشیه و بطور غیرمستقیم توضیح دهد یا بهتر بگوییم اگر هم

آثار او برگرفته از زندگی شخصیش باشد، به شیوهٔ آرمانی و آن گونه است که در واقع قهرمان‌های قصّه‌ها، همان‌هایی هستند که استاندل آرزو داشته است باشد. او خود می‌گوید: "هر اثر هنری، یک دروغ زیباست." (استاندل ۱۸۹۲) او جوان‌هایی طراز اول دارد که از انرژیی خارق العاده برخوردار هستند و آن‌ها را نیرو (virtû) می‌نامد. او با شخصیت‌های رمان‌هایش زندگی می‌کند و هریک از آن‌ها بیان‌گر واقعیت‌های اجتماعی زمان او هستند.

ژرژ بلن (Georges Blin)، استاد برجستهٔ سربن می‌گوید: "باید از «دنیای بالزاک» (Monde) ولی از «جهان استاندل» (Univers) سخن گفت. چه بالزاک با بیش از صد قصّه، اعم از کوتاه و بلند، دنیایی آفریده است. ولی استاندل با دوقصّه بلند «سرخ و سیاه» و «صومعهٔ پارم» جهانی اندیشگانی پدید آورده است". (شخصیت، مقدّمه) در فرانسه، فرهیختگان، شیفتهٔ دیدگاه‌های او هستند. هیپولیت تن (Hippolyte Taine)، استاد، نویسنده، منتقد و روان‌شناس سدهٔ بیستم در کتابی به نام «فیلسوفان سدهٔ نوزدهم»، استاندل را فیلسوف و نگرنده‌ای تیزهوش می‌نامد. (p.۱۰۳)

قصّه نویسان نو، از او بیشتر آموخته‌اند تا از بالزاک. او در بتصویر کشیدن رفتارها و حرکات‌های شخصیت‌های قصه بر دیگران برتری دارد. چه دیدگاه او بر دیدگاه صفر نویسندگانی مثل بالزاک می‌چربد. تعیین دیدگاه روایت قصّه، مشخص کردن زاویه‌ای است که روایت‌گر مطابق با آن روایت می‌کند و این خود پاسخ این پرسش است که: چه کسی می‌بیند؟ چه کسی می‌داند و چطور؟ مرد نویسنده، یعنی کسی که قصّه را امضا می‌کند، می‌تواند به عنوان روایت‌گر، زن یا بچه شود. روایت‌گر بالزاک، دانای کل است، در حالی‌که استاندل گاهی اطلاعات را به آن‌چه یک شاهد بیرونی می‌تواند ببیند، محدود می‌کند. یعنی کاربرد دیدگاه بیرونی (focalisation externe). و این موضوعی است که استاندل را در روایت قصه این چنین بارز و قدرت‌مند می‌سازد. کمی بعد به این موضوع که استاندل از چه دیدگاهی دیگر نیز استفاده می‌کند، خواهیم پرداخت.

قهرمان‌های داستان‌های استاندل یا شخصیت‌های اصلی یعنی کسانی که محور روایت هستند، با توجه به زمان خود طراحی شده‌اند. قهرمان اصلی رمان سرخ و سیاه، ژولین سورل (Julien Sorel)، زادهٔ محض دوران استاندل است. او از تاریخ بهره می‌گیرد. چه تاریخ به او اجازه می‌دهد شخصیت‌های واقعی قصه‌هایش را با کارهای ساختگی تجهیز کند.

رآلیسم استاندل، آینه ساختن از رمان است. یعنی رمان، بازتابی ساده از واقعیت اجتماعی و سیاسی عصر با تمام خشونت‌های آن است. او خود نوشته است: "رمان

آینه‌ای است که در طول جادّه می‌گردانیم" و هم‌چنین: "هنر باید با ارزش‌های زمانه تطبیق کند و به بیان جامعه و هرآن‌چه در آن هست بپردازد." (استاندل ۱۸۹۲)

شناسایی هدف کلام این است که از خود بپرسیم بیان کنندهٔ آن به دنبال ایجاد چه تأثیری بر مخاطب است؟ استاندل به دنبال حقیقت یا بهتر بگوییم حقیقت تلخ است. او از نویسندگان سبک رآلیسم یا واقع گرایی است اما رآلیسم ویژهٔ خود را دارد؛ یک نوع رآلیسم روان‌شناختی که به شرح و توصیف احساسات وعواطف شخصیت‌های اصلی می‌پردازد. او حتّی اغلب از فرضیه‌هایی در مورد عشق الهام می‌گیرد که در رسالهٔ عشق (De l'amour) خود آورده است، سعی می‌کند نقش روان‌شناس سخت گیر را بازی کند و اساساً جوانان را در برابر تمایلات احساسی و نیروی عشق و رویای شهرت قرار می‌دهد. شخصیت‌های استاندل، حق انتخاب به شیوهٔ کرنی (Corneille) را دارند؛ یعنی وقتی جدال میان احساس و وظیفه وجود دارد، آن‌ها همیشه وظیفه را انتخاب می‌کنند، گرچه این وظیفه به مقیاس اخلاق شخص باشد و برخلاف احساس او. قهرمان‌های داستان‌های او اساساً شکلی رمان‌گونه و افسانه‌ای دارند و این خود شناسه‌ای دیگر از رآلیسم مختص استاندل است که به رمان‌گونه بودن آن مربوط می‌شود و تمامی قصّه‌های او این ویژگی خیال پردازانه را داراست.

با وجود واقع گرایانه بودن رمان‌هایش، در آن‌ها شرح و توصیف جزء به جزء از اشیا و اشخاص وجود ندارد. او مگر در مواردی که از احتیاجات شخصیت‌ها یا روایت کردن باشد، از تابلو پرهیز می‌کند. حتّی توصیف واقعیت مادّی برای این‌که یکی از مشخصه‌های رمان ویژهٔ استاندل باشد، بسیار خفیف است. موضوع پول و مادّیات، اغلب مربوط به شخصیت‌های ثانویه یا منفور قصه‌های وی است و توجه خواننده بیشتر به سمت نقش‌های اصلی که کاملاً از چنین دغدغه‌هایی بدور هستند، جلب می‌شود.

انتقاد بالزاک از رمان‌های استاندل این بوده است که چرا شخصیت‌ها از همان ابتدا مشخص نشده‌اند و در این باره میشل بوتور (Michel Butor) می‌گوید: "چه بهتر که شخصیت‌ها تا پایان نامعلوم و غیرمنتظره هستند." (Essais, ۱۹۷۲, p.۶۳) و این خود سبک و نوشتار استاندل است.

او به بیان وقایع از طریق کاربرد دیدگاه درونی (Focalisation interne) نیز می‌پردازد. او از راوی همه چیز دان (Narrateur omniscient) پرهیز می‌کند و یکی از اصالت‌های نوشتاری وی، همین شیوهٔ روایت کردن از نوع خطی است، اما طوری که خواننده از طریق چشمان قهرمان داستان، همهٔ وقایع را می‌بیند و ماجرا را دنبال می‌کند، و این کار واقعیت را به یک موضوع انتزاعی مبدل می‌سازد. با استفاده از ضمیر

"من" و تک‌گفتار (Monologue)، خواننده، هیجان‌های اندیشگانی، احساسی قهرمان داستان، تردیدها و نگاه او را به دنیا در برخورد با دیگران درک می‌کند (کارکرد گفت و شنود). پس در واقع، روایت‌گر- نویسنده (Narrateur/auteur) محو می‌شود. با این کار، استاندل رمانش را بوسیلهٔ تک‌گفتارها به چند تکه قسمت می‌کند و سپس آن را با زندگی‌نامهٔ قهرمان قصّه جمع کرده، می‌سنجد. راوی گه‌گاه، برای ارائهٔ قضاوت‌های شخصی خود در قصّه مداخله می‌کند تا مسایلی که روشن نیست درک و نیت‌های نامعلوم در هر موضوعی که باشد، برملا شود. بدین ترتیب فاصله‌ای بیشتر از نوشته، در ذهن خواننده ایجاد می‌شود که خود باعث پیدایش نوعی عدم وابستگی فکری برای خواننده می‌گردد. این نوع روایت کردن، محدود کردن میدان دید قصّه (Restriction du champ de vision) خوانده می‌شود. به همین خاطر،

۱- رمان استاندل سریع است؛ راوی به زحمت بعضی از مکان‌ها یا شخصیت‌ها را شرح می‌دهد؛ یک روایت‌گر خارجی که ظاهر شخصیت‌ها را از بیرون تماشا می‌کند. چنین روایت‌گری مخالف محدودیت میدان دید است و در نتیجه یک نقش ثانویه در آثار استاندل دارد. توضیح دادن، در روند روایت داستان مکث پدید می‌آورد، به همین خاطر استاندل از شرح و وصف بی اندازه پرهیز می‌کند، چه در مورد مکان‌ها و چه در مورد لباس‌ها. توصیف چهره و رنگ مو نیز بسیار فشرده است (کارکرد شناسایی).

۲- بعضی از شخصیت‌ها اندکی در جریان قصّه، ظاهر یا ناپدید می‌شوند. زیرا همه چیز از چشمان شخصیت مرکزی دیده می‌شود.

۳- وقایع بتدریج پرده برداری می‌شود. قهرمان‌های استاندل اغلب شگفت‌زده هستند، به خاطر چیزهایی که می‌بینند و از آن سر درنمی‌آورند، مگر بتدریج، و در جریان پیچ و خم‌های ماجرای داستان. این شیوهٔ روایت که مختص استاندل است، آمیزه‌ای است از دیدگاه بیرونی، البته به شیوه‌ای حاشیه‌ای، و دیدگاه درونی که قبلاً بدان اشاره شد. همین ترکیب نیز هیجان دنبال کردن قصه را در خواننده بوجود می‌آورد، و خواننده هم باید با قصّه نویس هم‌کاری کند (کارکرد نمایشی).

استاندل از ابتدا تا انتهای قصه، شخصیت را تحت نظر می‌گیرد. گذار از مکانی به مکان دیگر، گاهی نماد گذار، از یک دنیا به دنیا یا جهانی دیگر است. در قصه به سبک او، همه چیز به ترتیب گذشت زمان اتفاق نمی‌افتد (برخلاف بالزاک). او گه‌گاه به عقب برمی‌گردد. یعنی هنگامی که لازم است و وقت آن فرا رسیده است، به نقل اتفاقاتی که پیشتر رخ داده و برای درک ماجرا ضروری است، می‌پردازد، اما چارچوب مکان و زمان

با جدیّت رعایت می‌شود. مثلاً ژولین سورل به هنگام ورود به خانهٔ آقای رنال، نوزده ساله است. سه سال می‌گذرد. او هنگام مرگ بیست و دو ساله است.

توصیف اخلاق از جمله موضوعاتی است که استاندل در رمان‌هایش بدان می‌پردازد. نه تنها این توصیف بی‌طرفانه نیست بلکه منتقدانه است و اغلب به همین خاطر رآلیسم استاندل را رآلیسم انتقادی و روان‌شناختی (Le réalisme critique) نیز گفته اند؛ رمان او، واقعیت دقیق نیست. بلکه نظر یا عقیدهٔ نویسنده دربارهٔ واقعیت است. او برای فراهم کردن اطلاعات در ذهن خواننده، به شرح وقایع دوران می‌پردازد (کارکرد شرح و توصیف)، جامعه را تجزیه و تحلیل می‌کند و هم‌زمان موضع می‌گیرد. مثل نوشتار روزنامه نگارانهٔ درآمد قصّه.

او می‌گوید: "بسیار دشوار است که بتوان چیزی را که در ذهن هست بتصویر کشید. ساختگی و نمایشی را بهتر می‌توان وصف کرد، زیرا نیرویی که باید صرف نمایش آن شود، قبلاً آن را در خاطر حک کرده است." (استاندل ۲۰۰۳)

در آثار استاندل، محور اصلی روایت، عشق است که گویی کلید دسترسی به موجودات و خوش‌بختی است. احساسات عاشقانه بسیار با دقت شرح داده می‌شود و راوی به مدّت طولانی، پیدایش و شکل گیری شور عشق و اتفاقات غیر منتظرهٔ آن را توضیح می‌دهد. اتفاقاتی که آن‌ها را اصطلاحاً دگرگونی ناگهانی نامیده‌اند. نویسنده با این کار جریان قصّه را به هم می‌ریزد و انتظار خواننده را هم هنوز برآورده نمی‌کند. بدین ترتیب پیش‌رفتی تازه در جریان قصّه پدید می‌آید و قصّه کششی تازه برای تداوم مطالعه، پدیدار می‌سازد.

او به زن و مقام او احترام می‌گذارد و از طرف‌داران تساوی حقوق زن و مرد است و اغلب زنان قصّه‌های او مثل مردان قصّه، نیرومند و خودساخته هستند. این خود یکی دیگر از ویژگی‌های روایت به سبک استاندل است. زیرا نویسندگان دیگر هم عصر او کمتر از زاویه‌ای که او در آثارش به زن می‌نگرد، استفاده کرده‌اند.

مثال

برای توضیح بیشتر شیوهٔ روایت در قصه‌های استاندل و بررسی و تحلیل موفقیت اعجاب‌انگیز قصه‌های او که شوقی وصف ناپذیر را در خواننده برای خواندن و دنبال کردن ماجرای قصه برمی‌انگیزد، یکی از قصه‌های کوتاه (Nouvelle) وی با نام ونینا ونینی (Vanina Vanini) انتخاب شده‌است که ضمن ارائهٔ خلاصه‌ای کوتاه از قصه، آن را

تا حدّی که در حوصلهٔ این مقاله بگنجد از دیدگاه روایت شناختی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.[۱]

استاندل به‌عنوان نویسندهٔ داستان باید روایت‌گری را انتخاب کند که وظیفهٔ تعریف کردن قصّه را برعهده بگیرد. اگر این روایت‌گر یکی از شخصیت‌های قصّه است، او قصّه را با ضمیر اول شخص "من" هدایت می‌کند و اگر نیست، او قصّه را با ضمیر سوم شخص روایت می‌کند است، اما می‌تواند با توضیح و تفسیرهایی که اغلب به زمان حال هستند، برای مداخله اقدام کند و از ضمیرهای "من"، "ما" و یا حتی صیغهٔ مجهول استفاده کند. نویسنده حتی می‌تواند با بکارگیری ضمیر "شما" بطور مستقیم با خواننده ارتباط برقرارکند، یا خود را به عنوان شاهد ماجرای قصّه به عنوان روایت‌گر معرفی نماید.

در قصّهٔ کوتاه ونینا ونینی از ابتدا استاندل قصّه را با شخص سوم آغاز می‌کند و از زمان ماضی استمرای (imparfait) برای شرح و توصیف مکان و زمان وقوع قصّه، شخصیت اصلی و موقعیت او استفاده و کم‌کم شروع به طرح موضوع اصلی داستان با کاربرد ماضی ساده می‌نماید:"یک شب بهاری شهر رم غرق در جنب و جوش بچشم می‌خورد...تمام آن‌چه از هنر ایتالیایی و تجمل پاریس و لندن می‌توان تصور کرد برای هر چه زیباتر کردن قصر فراهم شده بود." همان‌طور که پیشتر اشاره شد در شیوهٔ روایت استاندل، با وجود واقع‌گرایی، شرح جزء به جزء وجود ندارد. مکان قصّه که یک قصر ذکر می‌شود، فقط با یکی دو جملهٔ کوتاه معرفی می‌شود. در مورد زمان هم فقط به اندازهٔ نیم خط توضیح داده می‌شود. در مورد شخصیت اصلی قصّه نیز، خواننده همین‌قدر متوجه می‌شود که او دختری با موهای مشکی و زیباست. آن‌چه نویسنده بیشتر به آن می‌پردازد، افکار، دیدگاه‌ها و احساسات شخصیت‌هاست. در روند روایت قصّه، از همان پاراگراف‌های ابتدایی، می‌توان به این مطلب پی‌برد که روایت‌گر قصّه یک شاهد بیرونی است و صحنه‌هایی که بوقوع می‌پیوندد را نظاره می‌کند.(مثال قبل) ونینا دختری روشن‌فکر است که با وجود ثروت بی‌اندازهٔ پدرش، معیارهای مادّی برای ازدواج را پیش پا افتاده می‌داند و به گونه‌ای ماورایی می‌اندیشد و همان‌طور که ذکر شد، چون یک شخصیت رمان‌گونه، به دنبال عشقی بی‌بدیل و زوجی بی‌همتاست. استاندل برای شرح قهرمان قصه‌اش، در صفحات ابتدای قصّه، بیشتر از صفت‌های برتر و برترین استفاده می‌کند تا خواننده را برای درک بهتر و هم‌کاری با خود تهییج کند و به اصطلاح

۱. از این قسمت مرجع تمامی نوشتار از مآخذ Vanina Vanini که در قسمت کتاب شناسی ذکر شده است، می‌باشد.

شوق خواندن شرح‌حال این قهرمان ویژه و خاص را در خواننده بوجود آورد. قهرمـان در مواجهه با شخصیت های ثانویهٔ قصه ـ که هرکدام به نوعی برای تقسیم آیندهٔ او با خـود وارد صحنه می‌شوند، موضع‌گیری‌هایی اعجاب‌آور و غیرقابل انتظار دارد. تضاد او بـا پـدر که خواهان سعادت تنها دختر خویش است، بخوبی دنیای ونینا را برای خواننده بتـصویر می‌کشد:"پدر مخالف بی اعتنایی‌های او به به‌ترین جوان‌های اشراف‌زاده شهر است... "در جای دیگر در جواب این سوال که "پس چه کسی مورد پسند شماست" پاسخ می‌دهـد: "شاید آن جوان فراری...او حداقل کاری انجام داده است"و خواننده برای کشف اتفاقـات بعدی که بر سر راه این شخصیت متمـایز قـرار مـی‌گیرنـد ترغیـب مـی‌شـود. اسـتاندل آن‌چنان زیبا و فوق‌العاده قصّه را آغاز می‌کند و به پیش می‌برد که حتی شـاید خواننـده نیازی به تفسیر و توضیح بیش از حد اشیا و آدم ها نمی‌بینـد و گـویی آن‌قـدر غـرق در کشف حقایق زندگی قهرمان داستان و مسائل رو در روی اوست که جـز لـذّت خوانـدن چیزی دیگر را طلب نمی‌کند. شخصیت‌های مخلوق استاندل، همان‌طور که پیشتر گفتـه شد، آن‌چنان پرانرژی و پرحرارت هستند که گویی از حدّ طبیعی یک انسان فراتر رفتـه، آمادهٔ رویارویی با مشکلات عظـیم و قـد برافراشـتن برعلیـه نظـام اجتمـاعی و اخلاقـی هستند.

انتخاب چنین اسمی آهنگـین بـرای قهرمـان قـصّه، خـود از ویژگـی‌هـای قـصّه استاندل است که خود در روند روایـت آن سـرعت بوجـود مـی‌آورد؛ هـم‌چنـین نواخـت هجاهای آن در گوش و چشم خواننده اثری دل‌پذیر و پویا دارد؛ همان طور که زیبایی و جوانی شخصیت مرکزی قصّه، برانگیزاننده است، کلام نیز نشأت‌گرفتـه از فکـری نـو در قالب تک‌گفتارهای خود ونینا و هم‌چنین گفت‌وگوهای او با شخصیت‌های دیگر قصه که به شکل نقل‌قول مستقیم و در پاره‌ای موارد به شکل غیرمستقیم روایت می‌شوند، جالب و ترغیب کننده برای دنبال کردن ماجرای قصه است.مثال:"ونینا با خود می‌گوید حتمـاً این زن بی‌چاره دشمنانی خطرناک داشته"زن ناشناس در حالی‌که بهبود پیدا نکـرده و قادر به حرکت نیست، می‌گوید:"ـ می‌دانید که هر جراح موظف به ارائهٔ گزارش دقیـق از هر گونه مداوای زخم اسـت."ونینـا فریـاد مـی‌زنـد: ــ و شـما جراحـی بـر بـالین خـود نداشته‌اید؟"در قصّهٔ کوتاه چون یک موضوع واحد از ابتدا تا انتهـای قـصه مـورد روایـت است، تعداد شخصیت‌هایی که وارد صحنه می‌شوند نسبت به قصّهٔ بلند یا رمان محدودتر هستند و در نتیجه امکان شکل‌گیری و حک‌شدن آن‌ها در خاطر خواننده بیشتر فـراهم است و نویسنده خود با این مسأله در روند روایت قصّه سرعتی مـضاعف پدیـد مـی‌آورد.

بدین ترتیب است که می‌توان استاندل را که در شیوهٔ روایت مختص خود، از سرعتی قابل ملاحظه برخوردار است، در زمرهٔ نوول نویسان موفق ادبیات فرانسه نیز برشمرد.

در این قصّه هم همانند دیگر قصه‌هایش، اعم از کوتاه و بلند، یک مسألهٔ اجتماعی مهم که در آن عصر مطرح بوده است در کنار پرداختن به موضوع اصلی روایت می‌شود. انجمن سرّی کاربوناری (Les carbonari) که در طول سی سال اول قرن نوزدهم شکل گرفته بود، اساساً در ایتالیا بوجود آمده و متشکل از افرادی بود که برعلیه وضع موجود در آن زمان برخاسته و پیرو عقاید نشأت گرفته از انقلاب کبیر فرانسه، به دنبال استقلال ایتالیا دربرابر حکومت اتریش حاضر بودند و در نتیجه بشدت تحت نظر پلیس وقت قرار داشتند. یکی از همین افراد، شخصیت مورد علاقهٔ ونیناست که همانند او از روزمرگی‌های زندگی دل‌زده و به دنبال کشف نادیده‌هاست، در جست‌وجوی حقیقت است هرچند تلخ و ناگوار، در پی شکستن مرزها و فراتر رفتن از آدمی معمولی و عامّه پسند. یکی از تک‌گفتارهای ونینا، جمله‌ای که عیناً از نمایش‌نامهٔ تأتر بومارشه (Beaumarchais) با نام ازدواج فیگارو (Le Mariage de Figaro)، پردهٔ پنجم، نقل می‌شود بخوبی بیان‌گر دیدگاه نویسنده است و این جمله، شاید در قالب رمان‌ها و قصه‌های مختلف استاندل، و به شیوه‌ها و رنگ‌های گوناگون بازگو کنندهٔ خود اوست: «شما به خود زحمت بدنیا آمدن را داده اید....»

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، سبک نوشتار استاندل، زندگی‌نامهٔ خودنوشت است که نویسنده در لباس شخصیت های اصلی قصه‌ها، خود را نمایان می‌سازد و یا به دیگر گفتار، خود را از چشم‌ها نهان می‌دارد.

در ادامهٔ روند روایت قصه، ترکیبی از نقل قول‌های مستقیم و غیرمستقیم، برخلاف تصوّر، به بازگویی هرچه شیواتر و روان‌تر داستان کمک می‌کند. مثلاً افکار یا گفته‌های ونینا به عنوان شخصیت مرکزی قصّه گاهی به شکل نقل قول مستقیم روایت می‌شود و استاندل گیومه، خط تیره و گاهی دونقطه را بکار می‌گیرد.(مثال قبل) در بعضی جاها با استفاده از نقل‌قول غیرمستقیم و برای خلق صحنه‌هایی که خواننده باید با ابهام و تردید منتظر پاسخ سؤال‌های پدیدآمده در ذهنش باشد، فاصلهٔ روایت‌گر را افزایش می‌دهد.و گاهی تا چند صفحه به این کار ادامه می‌دهد:"یک بار حوالی نیمه شب احساس کرد کسی را در تاریکی روی ایوان دیده است: آیا او ونینا بود؟"..."زن ناشناس به او می‌گوید که شانه‌اش زخمی عمیق برداشته و تا قفسهٔ سینه نفوذ پیدا کرده و باعث دردی شدید شده است."

استاندل با بکارگیری شیوه‌ای که ذکر شد و تغییر روایت‌گر و زاویهٔ دید روایت قصّه، حتی در یک صفحه، جریان فکری خواننده را طوری تغییر می‌دهد که نه تنها قصه کسالت‌بار و آزاردهنده نمی‌شود، بلکه باعث ایجاد یک قرابت ذهنی میان قهرمان داستان و خواننده می‌گردد و شخصیت مرکزی که مدّنظر نویسنده است، هرچه بیشتر ملموس و واقعی جلوه می‌کند که این هدف هر نویسنده‌ای است و منتهی درجهٔ آرزوی او. در این فن روایت قصّه، چون یک روایت‌گر واحد و کسی که همه چیز را می‌داند و از نهان و آشکار آگاه و باخبر است، وجود ندارد، حفظ ارتباط خواننده با نوشته کاری دشوار است. اما همان‌طور که ذکر شد، استاندل در خلق صحنه‌هایی هیجان‌انگیز که قهرمان داستان با آن‌ها روبه‌رو می‌شود، بی‌همتاست و درست به همین‌خاطر که توانسته است چنین کاری سخت را بخوبی و زیبایی هرچه تمام‌تر انجام دهد، با دو رمان بلند و چند قصهٔ کوتاه، در حد بالزاک ـ که صاحب ده‌ها رمان معروف است ـ پیش رفته، با او رقابت کند.

وقتی ونینا، برای اولین بار جوان شورشی را زخمی و بی‌جان، در گوشه‌ای از قصر وسیع، در اتاقی که با چند پله به ایوانی ختم می‌شود و مخفی‌گاهی خوب برای دوری از انظار است، پیدا می‌کند، قلب خواننده گویی از تپش باز می‌ایستد و این صحنه با زیبایی وصف ناپذیری روایت می‌شود. اما انتظار خواننده که تا همین لحظه به شکلی که بازگو شد، شکل گرفت، ناگهان با شکست روبه‌رو می‌شود و خواننده درمی‌یابد که زخمی، یک زن است. لباس، موی بلند و خصوصیات ظاهری که استاندل شرح می‌دهد، خواننده را مطمئن می‌سازد که فرد ناشناس مرد نیست. استاندل در این صحنه و صحنه‌های نظیر آن، قصّه را از چشمان و نینا روایت می‌کند و همین تغییر دیدگاه موجب می‌شود خواننده بهتر فریب بخورد و در جست‌وجوی درک حقیقت ماجرا با میلی سیری‌ناپذیر قصّه را دنبال کند.:"قلب ونینا به تندی می‌زد"..."نگاهش با نگاه او تلاقی کرد"..."تمام رفتارها و حالت های زن ناشناس برایش مملو از تشخص و تمایز بود." "هر روز زحمت بالا رفتن از صد پله را به خود می‌داد"استاندل روزها را آن‌چنان دقیق و واقعی از پی هم شرح می‌دهد که گویی خواننده به جای ونینا زندگی می‌کند، هراسان است، نگران حال زنی است که خونی زیاد از دست داده و روز به روز بیشتر به او علاقه‌مند می‌شود.:"فردای آن روز...""روز بعد...""یک هفته بیشتر نگذشته بود..." زمانی که شخصیت دوم قصّه با اولین کلام پا به دنیای ونینا و درنتیجه فضای ذهنی خواننده می‌گذارد، استاندل قصه را به شکل دیالوگ و گفت‌وگوی آن‌ها به جلو می‌برد و خواننده را با پیش‌فرض‌های خوانش روبه‌رو می‌کند. این‌که نویسنده از دهان شخصیت‌ها قصّه را

روایت می‌کند، باعث ایجاد فاصله‌ای زیاد از نوشته در ذهن مخاطب می‌شود و بنابر سلیقهٔ شخصی، خود را در جای‌گاه یکی از شخصیت‌ها قرار می‌دهد.

تند و کند شدن آهنگ روایت قصّه از نظر زمانی، خود از مسایلی دیگر است که موفقیت فنی قصّه ونینا را همانند دیگر قصّه‌های استاندل بیشتر تأیید می‌کند. ارتباط زمانی داستان، یعنی مدت زمان مجازی اتفاقات روایت شده به سال، ماه، روز و ساعت و قصه که با خط و صفحه شمرده می‌شود، از اهمیتی خاص در جریان روایت قصّه برخوردار است. روزها و ساعت‌هایی که ونینا برای ملاقات زن سپری می‌کند یا لحظه‌هایی که مجبور به تحمل کردن و انتظارکشیدن است، مدام در حال تغییر و در نتیجه ایجاد هیجان در مخاطب است: بآهستگی به پنجره نزدیک شد و با تعجب دید.."هر روز نزدیک ساعت چهار پدرش به آن‌جا سر می‌زد.."یک روز ونینا به محض خروج پدر به ایوان رفت.."یک شب صورت زن را واضح‌تر دید.."نوک پا نوک پا نزدیک شد.."خود را پنهان کرد"شخصیت‌ها که گویی از مکان جدا افتاده و از زمان بی‌اطلاع هستند، آن‌طور که قلبشان می‌گوید به پیش می‌روند. در این قصّه، شرح صحنه‌هایی که زن جوان نقاب از چهره برمی‌دارد و به جوانی برومند مبدل می‌شود و عشقی که تا چند لحظه پیش تنها جنبهٔ عرفانی و ماورایی داشت و شاید اکنون به عشقی زمینی نیز تغییر صورت دهد، بستر هیجاناتی است که خواننده گام به گام با ونینا تجربه می‌کند.:"باید اعترافی کنم.من به شما دروغ گفتم...من یک مرد بخت برگشته‌ام.."

استاندل مسألهٔ مهم زندگی و محور سخنان خود را عشق می‌پندارد و آن‌چنان که در رسالهٔ عشق خود گفته است: "خواست و ارادهٔ ما در بوجود آمدن آن، تأثیری ندارد." قصه را هم به گونه‌ای روایت می‌کند، که قهرمان داستان حتّی ذرّه‌ای در شکل‌گیری ماجرا دخالت نداشته، خود نیز متعجب و حیرت‌زده از وقوع حوادث است.

استاندل، همان‌طور که پیشتر به آن پرداختیم، اخلاق و موضوعات معنوی را در قصّه‌های خود به مسائل مادّی ترجیح داده است. جوان شورشی آن‌چنان وفادار به عهد خود با اعضای گروه کاربوناری است که عشق دختری زیبا چون ونینا مانع پیوستن دوبارهٔ او به گروه و از سرگیری مبارزات نمی‌شود. همین موضوع که نبردی میان احساس و وظیفه را بتصویر می‌کشد و تصمیم نهایی که قطعاً بی‌رحمانه است، قهرمان داستان را دربرابر چالشی بزرگ قرار می‌دهد. دیالوگ‌هایی که از این پس شکل می‌گیرد، به روایت این جنگ سخت، به شیوه‌ای هرچه هیجان‌انگیزتر و پرشورتر، کمک می‌کند. گویی سخنان بازگوشده از جانب ونینا احساس و عشق و گفته‌های جوان رو در روی او، وظیفه و وفاداری به عهد است، به میهن. حتی وقتی پای مرگ و زندگی در میان است،

شخصیت‌های ساختهٔ استاندل وظیفه را انتخاب می‌کنند. برای سر جوان یاغی، جایزه گذاشته‌اند، اما او خود به دام مرگ قدم می‌گذارد و با هم‌قطاران خود دستگیر می‌شود. در این قسمت است که روایت کمی آهنگی آهسته‌تر پیدا می‌کند و این خود، مخاطب را در اندیشه فرومی‌برد. انزوای ونینا و چاره‌جویی او برای نجات، علاوه بر ایجاد دلهره، هم‌دردی و شاید نوعی هم‌کاری خواننده را نیز بوجود می‌آورد.

در این میان راوی گاهی به عقب‌تر رجوع می‌کند و وقایع گذشته را بازگو می‌کند و برای روشن‌تر شدن ذهن خواننده و کشف درست احساسات آنی و لحظه‌ای ونینا تأیید می‌آورد و از زمان ماضی بعید برای این کار بهره می‌گیرد.:"ونینا روزهایی را که با او در هیأت یک زن سپری کرده بود به یادآورد" از آن‌جا که شخصیت‌های اصلی رمان‌های استاندل از شجاعتی بی‌نظیر برخوردار هستند، ونینا به هر ترفندی که شده به داخل وزارت پلیس رخنه می‌کند و هرطور شده پس از چند روز باعث آزادی جوان می‌شود. در این‌جا استاندل از مبالغه و اغراق استفاده می‌کند و به شرح هیجانات روحی و احساسی هر دو قهرمان قصّه می‌پردازد. و بازهم تقابل این دو، شوری در مخاطب برمی‌انگیزد که گویی جز فهم سرنوشت این دوچیزی دیگر را طلب نمی‌کند.:"ونینا با لباس مبدل و به شکل یک مرد...""از خود می‌پرسید آیا پیترو(مرد جوان) آن‌قدر او را دوست دارد که گناهش را ببخشد؟""پیترو در حالی‌که به خاطر زنجیرها بسختی حرکت می‌کرد...""...من دیگر تنها یک هدف در زندگی دارم: در زندان خواهم مرد در راه آزادی ایتالیا.""...فرار خواهم کرد" " دیدار به قیامت!هرگز سعی نکن مرا ببینی..."به خاطر تو جان خواهم داد...مرا برای وطنم رها کن.."

ونینا با پرداخت هزینه‌ای هنگفت، آزادی جوان را تضمین می‌کند، ولی این موضوعی نیست که باعث خرسندی جوان شود. او که از میان همهٔ دوستان خود جدا شده و آزاد می‌شود، شک آن‌ها را برمی‌انگیزد و این چیزی نیست که این قهرمان ساختهٔ استاندل آن را تاب بیاورد. خواننده که تا همین لحظه از ونینا در ذهن خود زنی شجاع و متهور و عاقل ساخته بود، در صفحات پایان قصّه، با خود فکر می‌کند، شاید او در واقع برای خود و آینده‌اش چنین کاری را انجام داده و باعث عذاب و کدورت خاطر جوان شده است. پس از آزادی او همهٔ هم‌قطارانش کشته می‌شوند و این لکّهٔ ننگی برخاطر آزردهٔ جوانی است که با تمام وجود خود را وقف کشور و آزادی و استقلال آن نموده بود.

در صحنهٔ پایانی، رو در رویی دو قهرمان قصّه،(پس از این‌که ونینا به خیانتی که در حق هم‌رزمان پیترو کرده است اعتراف و تمام مشقاتی را که در راه نجات جان او کشیده است، بازگو می‌کند) در حالی مجسم می‌شود که پیتروی جوان نه تنها دیگر

عاشق ونینا نیست بلکه از او متنفّر است. این مطلب، خود از شاخص‌های آثار استاندل است. فاصلهٔ میان عشق و نفرت که از نظر او هم‌چون فاصلهٔ دوستی و دشمنی است، چنان زیبا با چند کلمهٔ ساده عنوان می‌شود که مخاطب در خطوط پایان قصّه هنوز مهبوت و شگفت زده‌است و درحالی این اثر زیبا را بپایان می‌رساند که از هر حیث راضی و خرسند است، حتی اگر انتظارات خود را برآورده شده نیابد:"پیترو فریاد زد:ای دیو بد نهاد!...در حالی‌که به او حمله کرد...""ونینا مبهوت مانده بود..."و در جملهٔ پایانی این قصّه کوتاه:"خبر ازدواج ونینا با یک شاه‌زاده در روزنامه منتشر شد." با یک جملهٔ خبری ساده، استاندل با استادی هر چه تمام‌تر به سرنوشت قهرمان داستان قطعیتی تلخ می‌بخشد که شاید خواننده آن را پیش بینی نمی‌کرد، اما چندان هم دور از تصور نمی‌نمود.

نتیجه

استاندل با زبانی رسا و قابل درک و نه چندان ساده به روایت هنرمندانهٔ واقعیت‌های جامعه می‌پردازد. ساختار واژه‌ها و سازه‌ها و پیچیدگی‌های زبان‌شناختی آثار او نیست که باعث شهرت و محبوبیت نویسنده شده است، بلکه دیدگاه، درون‌مایه و روایت اوست که وی را از نویسندگان هم عصر خود متمایز گردانیده است. بالزاک که خود از پیش‌روان قصهٔ واقع‌گرای سدهٔ نوزدهم است، اولین چاپ "صومعهٔ پارم" را مورد نقد و بررسی قرار داده است و استاندل را در شرح صحنه‌های نظامی، منحصر به فرد می‌خواند. این تحلیل باعث تعجّب استاندل می‌شود و در نامه‌ای به «شهریار قصّه نویسان» از او سپاس‌گزاری می‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب‌نامه

-Bardéche, Maurice, *Stendhal romancier,* Paris, la Table ronde, ۱۹۴۷, réédition ۱۹۸۳.

- Bline, George, *Stendhal et les proble*mes du roman. Éditions Joseé Corti, ۱۹۵٤, (sur les rapports de l'esthétique Stendhal avec son oeuvre romanesque.)

- Blum, Léon, *Stendhal et le beylisme*, Paris, ۱۹۱٤.

- Champeymond-Decobert, Laurence, *Stendhal Vanina Vanini,* Hatier, Paris, ۲۰۰۵.

- David, Maurice, *Stendhal sa vie son oeuvre,* Éditions de la Nouvelle Critique, Paris, ۱۹۳۱.

- Genette, Gerard, *Figures III,* Paris, Seuil, ۱۹۷۲.

- Meyer, Dc, *Modern French Literature,* LANG ۳۰۵۹, ۲۰۰۳-۲۰۰۹ University of Hong Kong.

- Rod, Édouard, *Stendhal,* Paris, Hachette, ۱۸۹۲.

- Roy, Claude, *Stendhal par lui-même,* Paris, Seuil, Écrivains de toujours, ۱۹۸٤.

- Taine, Hippolyte, *Les Philosohes du XIXème siècle,* Gallimard, ۱۹۷۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی